

ماهیت طبقاتی جنگ افغانستان و پاکستان

(1404/12/18 خورشیدی - 2026/3/9 م.)

« از نقطه نظر تئوری کاملاً اشتباه بود هرآینه فراموش می شد هر جنگی ادامه سیاست با وسایل دیگر است.»⁽¹⁾

در جوامع طبقاتی، جنگ يك امر ناگزیر است. هیچ جنگی نمی تواند فاقد جنبه طبقاتی باشد، برای درك این كه جنگ چه نوع جنگی است آیا جنگ انقلابی و آزادیبخش است یا این كه يك جنگ ضد انقلابی و استعماری، باید موقعیت اجتماعی جناح های درگیر جنگ را شناخت، باید دید كه طرفین دارای چه پایه طبقاتی بوده و چه سیاستی را دنبال می کنند، باید اقتصاد و سیاست جناح های درگیر جنگ را قبل از جنگ بررسی نمود، باید به این نکته پی برد كه کدام علل و عوامل باعث گردیده است كه آن سیاست بواسطه این جنگ راه خود را بگشاید، خلاصه برای اثبات این كه هر جنگی چه جنبه حقیقی اجتماعی - حقیقی طبقاتی دارد، باید موقعیت عینی طبقات درگیر جنگ را تجزیه و تحلیل نمود. برای این امر نباید به يك مشت مثال ها و اطلاعات بی ارتباط و جداگانه، بلکه مجموعه از مدارك در ارتباط با اساس زندگی اقتصادی طرفین درگیر جنگ و شرایط جهانی را بررسی نمود.

لنین گفت: «به نظر من مهم ترین مسئله ای كه معمولاً در مسئله جنگ نادیده گرفته می شود، و درباره آن بحث های بی حاصل زیادی صورت می گیرد، این است كه ماهیت طبقاتی جنگ چیست؛ این جنگ چرا آغاز شده، کدام طبقات آن را به راه انداخته اند و چه شرایط تاریخی و اقتصادی آن را به وجود آورده است.»⁽²⁾

جنگی كه به منظور تغییر سیستم اقتصادی و تحصیل آزادی سیاسی و گرفتن حكومت از طرف طبقه زحمت كش باشد آن يك جنگ انقلابی و مترقی است، ولی اگر جنگ به خاطر عقیم گذاشتن مبارزات طبقاتی مترقی به منظور حفظ و تحكیم موقعیت موجود و دفاع از طبقه باشد كه از نظر تكامل، کیفیت ارتجاعي پیدا کرده، چنین جنگی فقط و فقط يك قضیه ارتجاعي می تواند تلقی شود هرچند كه نیروهای عمده جنگنده، جزء طبقات زحمت كش جامعه به شمار روند. بناء «ما باید بتوانیم این مطلب را به توده ها توضیح دهیم كه شاخص جنبه اجتماعی و سیاسی جنگ "حسن نیت" افراد و دسته جات وحتی توده های مردم نبوده بلکه وضع طبقه ایست كه سیاست می راند. سیاست این طبقه است كه جنگ ادامه آن می باشد.»⁽³⁾

در جوامع طبقاتی جنگ نه تنها بین طبقات متضاد در يك جامعه بلکه بین جناح های مختلف طبقه حاکمه نیز امکان پذیر است. ریشه و علل این گونه جنگ ها را قبل از هرچیزی بایست در چگونگی شرایط اقتصادی زمانی و مکانی جناح های آن طبقه ای كه درگیر جنگ شده اند، جستجو نمود و امتیازات اقتصادی و بالنتیجه سیاسی آن ها را مورد كاوش قرار داد. در سطح جهان می توان این مطلب را در جنگ بین گروه بندی های امپریالیستی دید و می توان جنگ را به خاطر هرچه بیشتر استثمار و بهره کشی از يك كشور وابسته به سرمایه داری امپریالیستی كه توسط جناح های طبقه حاکمه و مرتجعین كشور كه از مداخله و پشتیبانی امپریالیست ها نیز برخوردار است، مشاهده نمود.

اکنون ما شاهد چنین جنگی در افغانستان هستیم. جنگ فعلی در افغانستان كه توسط تجاوز عریان رژیم ارتجاعي پاکستان بین دو جناح ارتجاعي (پاکستان و طالبان) وابسته به امپریالیزم به راه افتاده كه چیزی جز عواقب ناگواری را برای توده های زحمت كش هر دو كشور به دنبال ندارد، جنگی است ارتجاعي. بنابراین برای درك درست از وضع واقعي این جنگ ناگزیریم به بررسی وضعیت دو كشور

از چند دهه پیش به‌پدازیم. البته بررسی این مطلب به صورت کل در این مقاله نمی‌گنجد، لذا مجبوریم که مختصراً این وضعیت را توضیح دهیم.

از زمانی بولگانین و خروشچف (1955 میلادی) به افغانستان سفر نمود و توانست که داوود خان را به طرف سوسیال امپریالیزم جذب نماید از این زمان به بعد رقابت و کشمکش میان امپریالیزم غرب و سوسیال امپریالیزم روسیه بیشتر و بیشتر گردید و مسأله خط دیورند بین پاکستان و افغانستان حاد گردید. از آن زمان به بعد کشمکش میان پاکستان و افغانستان زیاد شده رفت. امپریالیزم امریکا به حمایت از پاکستان پرداخت و تا آن‌جا آن را حمایت نمود که به بمب‌های هسته‌ای مسلح گردید، اما افغانستان در حالت رکود اقتصادی باقی ماند. سوسیال امپریالیزم توسط داوود خان توانست که با تره‌کی و ببرک کارمل آشنائی حاصل نماید و از طریق این افراد باند وابسته به خود (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) را تشکیل نماید. این حزب بعد از صدارت داود خان در جدی سال 1343 خورشیدی (1964 میلادی) تشکیل گردید.

سوسیال امپریالیزم توانست که قسمت اعظم تجارت افغانستان را به خود اختصاص دهد، بناءً امپریالیزم غرب نیز در پی ایجاد یک نیروی مزدور وابسته به خود گردید. باند "اخوان المسلمین" زیر نام (جوانان مسلمان) در افغانستان به حمایت امپریالیزم امریکا و متحدین غربی‌اش ایجاد گردید. امپریالیزم امریکا با ایجاد این باند وابسته به خود در رقابت جدی با سوسیال امپریالیزم روسیه قرار گرفت. در 29 جوزای سال 1351 خورشیدی با درگیری میان اخوان المسلمین و جریان دموکراتیک نوین، سیدال سخندان به دست ناپاک گلبدین حکمتیار جان باخت و یک تعداد از اخوانی‌ها به شمول گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی به پاکستان فرار نمودند.

در سال 1352 خورشیدی (1973 میلادی) سوسیال امپریالیزم با یک کودتا داوودخان را به قدرت رساند، و باند رویزیونیستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" چوکی‌های دولتی را از وزارت تا ولایت و ولسوالی‌ها را قبضه نمودند. امپریالیزم امریکا بی‌کار نشست یک مرتبه توسط میوندوال به فکر کودتا افتاد که در نیمه راه سرکوب گردید. بار دوم در سال 1354 خورشیدی (1975 میلادی) با حمایت دولت پاکستان اخوانی‌های که داخل پاکستان بودند مسلح نمود و به داخل افغانستان روان نمود. این شورش هم از طرف داوودخان به شدیدترین شکل سرکوب گردید، اخوانی‌های که زنده ماندند دوباره به پاکستان فرار نمودند و تا سال 1357 خورشیدی (1978 میلادی) در پاکستان خاموش ماندند. اما مناسبات پاکستان و افغانستان بحرانی‌تر از قبل گردید.

با کودتای هفت ثور 1357 خورشیدی این مناسبات بی‌نهایت خراب گردید. کودتای 7 ثور که بدست باندهای خائن رویزیونیستی خلق و پرچم و حمایت مستقیم جنرال‌های روس سازمان‌دهی شد، نتیجه تضاد و رقابت دو جناح امپریالیزم غرب و سوسیال امپریالیزم شوروی و جناح‌های وابسته به آن‌ها بود. دولت سوسیال امپریالیزم شوروی از همتای غربی خود گامی فراتر نهاده و افغانستان را به یک کشور مستعمره خود تبدیل نمود. بعد از کودتای 7 ثور تمام امور اقتصادی، نظامی و فرهنگی تحت اختیار و کنترل سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفت و جز این هم نمی‌توانست بشود.

امپریالیست‌ها و جناح‌های وابسته شان از همان آوان کودتا موضع‌گیری خود را آشکار گردانیدند و دست به فعالیت‌های دیپلماتیک زدند و در خفا به تدارک نظامی نیز توجه نمودند و در داخل افغانستان و هم در کشورهای همسایه و دیگر کشورهای منطقه شروع به فعالیت نمودند و از طریق دیپلماتیک و مطبوعات مخالف‌های خود را علیه گسترش طلبی شوروی در افغانستان و از سیاست‌های شوروی اظهار داشتند که همانا حساسیت نشان دادن در حفظ منافع امپریالیست‌های غربی در منطقه و رقابت با سوسیال امپریالیزم شوروی

است که باعث حاد شدن تضادها در این منطقه شد. و هرکدام از طرفین می‌خواستند حکومت مورد دل‌خواه خود را در افغانستان براریکه قدرت نشانند و به اصطلاح امنیت و ثبات را برقرار نمایند، و در این راه از پشتیبانی کشورهای هم‌پیمان در منطقه و جهان برخوردار بودند.

بعد از کودتای 7 ثور قسمتی از ملاکین و بورژوازی کمپرادور همگام با رویاری سوسیال امپریالیزم برای حفظ منافع شان در افغانستان به جنگ و ستیز علیه جناح رقیب برخاستند و تحت حمایت امپریالیزم غرب قرار گرفتند. و به تشکیل باند‌های ارتجاعی مذهبی پرداخته واز ایدئولوژی حاکم بر جامعه استفاده کرده به مخالفت علیه دولت مزدور اقدام نمودند.

امپریالیزم امریکا در همان شب 7 ثور 1357 خورشیدی، صبغت‌الله مجددی را که در مدینه اقامت داشت به پاکستان فرستاد تا تمامی نیروهای ضد رژیم را متحد ساخته و به تبلیغات علیه دولت افغانستان بپردازد.

صبغت‌الله مجددی توانست نیروهای مخالف دولت افغانستان را تحت نام «جمعیت‌العلماء» متحد گرداند. این نیروها در 24 حوت 1357 خورشیدی (15 مارچ 1979 میلادی) در شهر هرات دست به قیام زدند. گرچه آن‌ها توانستند شهر هرات و فرقه نظامی را تصرف کنند، اما زندان، قوماندانی امنیه و مسجد جامع شهر همچنان در دست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" باقی ماند. چند روز بعد با رسیدن نیروهای تازه دولتی، قیام به شدت سرکوب شد. در جریان این رویداد 24 هزار نفر شهید شدند. باقی ماندگان به پاکستان گریختند و با رسیدن به آن‌جا ائتلاف اولیه آنان از هم پاشید و به احزاب متعدد تقسیم گردیدند. متعاقب آن، مداخله پاکستان تحت حمایت امپریالیسم امریکا و متحدانش گسترش یافت. پاکستان احزاب جهادی را به طور کامل تحت نظارت خود قرار داد و حتی در جلسات با سوسیال‌امپریالیزم نیز دولت پاکستان به نمایندگی احزاب جهادی شرکت می‌کرد.

بعد از بیرون شدن نیروهای نظامی سوسیال‌امپریالیزم در 26 دلو 1368 خورشیدی نیروهای نظامی پاکستان همراه احزاب جهادی در مشرقی، بالای دولت دست‌نشانده حمله نمودند، گرچه در ابتدا توانستند قسمت‌های از شهر جلال‌آباد را تصرف نمایند، اما به شدت شکست خوردند و دوباره به پاکستان فرار نمودند.

پس از پیروزی مجاهدین، دولت پاکستان می‌خواست کنترل کامل افغانستان را در دست داشته باشد و احزاب جهادی مطابق دستورهای آن عمل کنند. اما این خیال به واقعیت نپیوست و به تدریج کشمکش میان دولت افغانستان و پاکستان آغاز شد و شدت گرفت. در این میان، دولت پاکستان با حمایت امپریالیزم امریکا، طلبه‌های افغانستانی را که در مدارس دینی پاکستان آموزش و تعلیم دیده بودند، تحت رهبری ملا عمر به افغانستان فرستاد. این نیروها که بعدها به نام طالبان شناخته شدند، با حمایت پاکستان توانستند بر افغانستان مسلط شوند. در این دوره (دور اول حکومت طالبان)، پاکستان نفوذ و تسلط کامل بر طالبان داشت و این گروه از سوی امپریالیزم امریکا و متحدان آن نیز مورد حمایت قرار می‌گرفت.

زمانی که سوسیال‌امپریالیزم فرو ریخت، جورج بوش حکومت صد ساله خود را در جهان اعلان نمود. در این زمان، امپریالیزم ایالات متحده امریکا نه‌تنها به اروپای شرقی نفوذ کرد و در حوزه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی مداخله نمود، بلکه در صدد برآمد تا نقشه خاورمیانه را نیز تغییر دهد. به همین منظور برج‌های دو قلو و اسامه بن لادن را بهانه قرار داد و به افغانستان تجاوز نظامی نمود و آن را به اشغال خود در آورد. بعد عراق را اشغال نمود و بعد لیبی را از هم فروپاشاند و به تعقیب آن به سوریه حمله نمود. طالبان دوباره به پاکستان پناه

بردند. بعد از بیست سال اشغال افغانستان، امپریالیزم امریکا متوجه آن شد که اگر کدام حيله و نیرنگی را بکار نبرد با بی آبرویی از افغانستان فرار خواهند نمود.

بناءً تصمیم بر آن گرفت تا دولت را دوباره به طالبان بسپارد. در این زمان پاکستان نتوانست به عنوان نماینده طالبان در جلسه شرکت نماید، بلکه خود طالبان در جلسه شرکت نمودند و بعد از چند دور مذاکرات با یک معامله پنهانی دولت امریکا با طالبان، طرفین آماده امضاء "توافق نامه صلح" گردیدند. بالاخره این توافق نامه به تاریخ 10 حوت 1398 خورشیدی (29 فبروری 2020 میلادی) به امضاء رسید. در نشست دوحه، طالبان "توافق نامه امنیتی" و "توافق نامه استراتژی" و هم چنین اعلامیه مشترکی که بین وزارت دفاع امریکا و دولت جمهوری اسلامی بسته شده بود را با سکوت پذیرفتند.

در "توافق نامه امنیتی" و اعلامیه مشترک قید گردیده که ایالات متحده امریکا متعهد است که سالانه مبلغ پنج میلیارد دلار به جمهوری اسلامی تا سال 2024 میلادی بپردازد. در این اعلامیه قید گردید که این مبلغ تا سال 2034 نیز قابل تمدید است. طالبان خوب می دانستند که به مبلغ پنج میلیارد دلار امریکا ضرورت دارند، و نخواستند که این لقمه چرب را از دست بدهند، بناءً تمام شروط امپریالیزم امریکا را با قید این نکته که نیروهای نظامی امریکا و متحدان آن باید از کشور خارج شوند، پذیرفتند.

در "توافق نامه صلح میان طالبان و امریکایی ها" صریحاً بیان گردیده که امریکایی ها حق نظارت از تطبیق "توافق نامه صلح میان طالبان و امریکا" را در مناطق تحت کنترل طالبان دارد. با این توافق نامه امپریالیزم امریکا حاضر گردید که دولت افغانستان را با حضور نیروهای نظامی خود به طالبان تسلیم نماید. گرچه شکل دولت تغییر نمود، اما ماهیت آن به حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی باقی ماند.

امارت اسلامی افغانستان اکثریت نیروها و سازمان های بنیادگرا به شمول تحریک طالبان پاکستان (T.T.P.) را در داخل افغانستان اجازه فعالیت داد. این کار توسط امپریالیزم امریکا برنامه ریزی شده تا رقبای خود را از این طریق زیر فشار قرار دهد. در این زمان دولت پاکستان به رهبری عمران خان با افغانستان مراودات دوستی را برقرار کرد و تلاش نمود که با میانجی گری طالبان افغانستانی، با (T.T.P.) وارد مذاکرات شود، اما کودتای نظامیان پاکستان این فرصت را از وی گرفتند و نواز شریف را به قدرت رساندند. دولت پاکستان فکر می کرد که چون طالبان دست پرورده شان است باید طبق دستورات شان عمل نمایند، اما این تفکر نتیجه معکوس داد. طالبان که متکی به امپریالیزم امریکا بود نخواست که پول های باد آورده را از دست دهد، به احکام دولت پاکستان لبیک نگفتند و مناسبات شان آهسته آهسته به تیرگی کشید. پاکستان از سال 1354 خورشیدی (1975 میلادی) به این سو همیشه در مسایل افغانستان مداخله داشته و هنوز هم خواهان آنست که طالبان مانند دور اول گوش به فرمان شان باشند. امارت اسلامی افغانستان که رژیم دست نشانده امپریالیزم امریکا است، دیگر نمی خواهد که از دستورات پاکستان اطاعت نماید. وقتی که این خواست بر آورده نشد، دولت پاکستان (T.T.P.) را بهانه قرار داد و از دولت افغانستان خواست که (T.T.P.) را به ایشان تسلیم نماید، اما طالبان حاضر به چنین کاری نشدند و هرگز چنین نخواهند کرد. زمانی که این خواست از طرف طالبان رد گردید، دولت پاکستان به افغانستان حمله نظامی کرد و بعضی نقاط را بمباران نمود.

طیارات پاکستان به اجازه امپریالیزم امریکا در فضای افغانستان گشت زنی می نماید. اگر این اجازه را از امپریالیزم امریکا نمی گرفت حتی یک نقطه از افغانستان را بمب باران نمی توانست بکند، زیرا فضای افغانستان در اشغال امپریالیزم امریکا قرار دارد. در جنگ

کنونی، امپریالیزم امریکا به هیچ عنوان خواهان سرنگونی طالبان نیست، بلکه هدف امپریالیزم امریکا دامن زدن به تنش در منطقه بود. همین تنش در منطقه زمینه مساعدی را برای امپریالیزم امریکا آماده ساخت تا به ایران حمله نماید. امارت اسلامی افغانستان برای پاسخ به حملات هوایی دولت پاکستان دست به یک تهاجم وسیع زد و از چند ولایت بالای پوستانه‌های نظامی دولت پاکستان حمله نمود. بعد از حمله طالبان بالای پوستانه‌های نظامی پاکستان، جنگ بین دولت پاکستان و امارت اسلامی طالبان شروع گردید، که تا کنون ادامه دارد.

دولت پاکستان برای تحمیق توده‌های ستم‌دیده پاکستان می‌گوید که ما علیه "تروریسم" می‌جنگیم، در حالی که دولت پاکستان در طول تاریخ خود گروه‌های تروریستی را در دامن خود پرورش داده است. زیرا دولت پاکستان یگانه دولتی در جهان است که بنام اسلام تبارز نموده است. او هرگز نمی‌تواند این نام را از خود دور نماید، با دور نمودن این نام دیگر پاکستانی باقی نخواهد ماند.

امروز در سراسر پاکستان مدارس دینی که فقط به بنیادگرایی دامن می‌زند، رشد و گسترش یافته است. احزاب جهادی در دامن پاکستان پرورش یافته است و به همین ترتیب طالبان. امروز ده‌ها و صدها هزار طلبه در مدارس دینی پاکستان مصروف فرا گرفتن بنیادگرایی هستند. امروز چیزی که پاکستان در طول عمر خود کاشته، درو می‌نماید.

از سوی دیگر طالبان تلاش دارند تا توده‌های زحمتکش را تحمیق نمایند و به ایشان اطمینان دهند که به خاطر "دفاع از وطن" و به خاطر آزادی و دین و فرهنگ مردم و به خاطر رهایی ملت از ظلم دولت پاکستان می‌جنگند، ولی آن‌ها در عمل خود در پی شدیدترین نوع ظلم و استثمار توده‌ها هستند و دشمن جنبش انقلابی کارگران و دهقانان اند.

طالبان خوب می‌دانند که امروز زنان کشور به شدیدترین وجه زیر ستم قرار دارند و از تمامی حقوق خود محروم گردیده اند. طالبان در قسمت زنان واقعاً که آپارتاید جنسیتی را عملی کرده اند. این جنگ از لحاظ پول و تسلیحات از طرف کشورهای استعماری تقویت می‌شود و در خدمت منافع استعماری قرار داشته و برای تحکیم قدرت استعماری و حفظ منافع هریک از جناح‌های امپریالیستی و وابستگان بومی آن‌هاست.

طالبان می‌خواهند تا مناسبات فرسوده موجود در کشور را بر سر پا نگهدارند و در این راستا از کهنه‌ترین و استعماری‌ترین فرهنگ و ایدئولوژی استفاده می‌کنند تا ذهنیت توده‌های زحمتکش افغانستان را مغشوش نمایند و زحمت‌کشان را از فهم و درک ایدئولوژی مترقی و انقلابی دور نگهدارند تا جنگ کنونی را که توسط دو دولت خائن و ارتجاعی به راه افتاده، هدایت و رهبری نموده، و به پیش برند.

ارتش دو کشور که از توده‌های محروم تشکیل گردیده و تفنگ به دست گرفته‌اند، به نفع دو دولت ارتجاعی می‌جنگند و به خاطر امیال شوم و خائنانه آنان یک‌دیگر را می‌کشند، در حالی که در این جنگ هیچ منفعت طبقاتی و ملی ندارند. اما مرتجعین و جنایت‌کاران با استفاده از عقب‌ماندگی اقتصادی و در نتیجه عقب‌ماندگی فرهنگی و سیاسی توده‌ها، تضاد میان دولت‌های ارتجاعی پاکستان و افغانستان را پرده‌پوشی کرده و یکی به نام دفاع از وطن و دیگری به نام مبارزه با تروریسم، توده‌ها را اغفال می‌کنند و منافع توده‌ها را برای رسیدن به مقاصد شوم خود قربانی می‌نمایند.

مرتجعین با شعارهای کاذبانه و عوام‌فریبانه و با اعمال رهبری خود در جنگ کنونی می‌کوشند تضاد میان خود را به نام «دفاع از میهن» و «مبارزه با تروریسم» جلوه دهند. در چنین وضعیتی، تضاد عمده در پاکستان - یعنی تضاد میان پرولتاریا و دیگر زحمت‌کشان با طبقه حاکم - به دست فراموشی سپرده می‌شود؛ و به همین ترتیب، تضاد عمده در افغانستان - یعنی تضاد میان خلق‌های افغانستان از یک سو و طالبان و حامیان امپریالیست آنان از سوی دیگر - نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود.

این جنگ یک جنگ ارتجاعی و خانمان سوز است که جز ویرانی و به فقر و فاقه کشیدن توده‌های زحمت‌کش هر دو کشور چیز دیگری حاصل ندارد و هیچ نویدی برای فردای زنان و بقیه توده‌های زحمت‌کش افغانستان و پاکستان ندارد، باعث ویرانی و آوارگی تعداد زیادی از مردم هر دو کشور گردیده است.

این دو دولت هیچ یک از لحاظ ارتجاعی، درنده خوئی و قساوت بی پایان خود از دیگری در جنگ دست کمی نداشته و ندارند، ولی برای اغفال و فریب توده‌ها و منحرف نمودن، توجه آنان را از یگانه جنگ واقعا ملی و آزادی‌بخش یعنی جنگ انقلابی خلق که هم بر ضد امپریالیست‌ها و هم بر ضد فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور هر دو کشور باشد، به عبارت پردازشی‌های کاذبانه‌ای در باره وطن پرستی و دفاع از دین و وطن و مبارزه علیه تروریسم می‌کوشند، جنگ ارتجاعی بین خود را هر یک از طرفین درست، اصولی و مقدس جلوه‌گر نمایند و هم زحمت‌کشان را مطمئن سازند که هدف مساعی آن‌ها پیروزی بر حریف به خاطر تصرف قدرت برای طبقه خاصی نبوده بلکه رهایی ملت از چنگال اهریمن می‌باشد. اعم از این که عاقبت این جنگ هر چه باشد اینان در عمل تمام مساعی خود را در این کشورها صرف پشتیبانی از برقراری یک رژیم ارتجاعی بنیاد گرا، علیه انقلاب می‌نمایند.

هرگاه در ظرف پنج دهه گذشته به افغانستان نظر افکنیم، به خوبی دیده می‌شود که در طول این پنج دهه هیچ تغییر اساسی در زیربنای مملکت و روابط تولید آن به وجود نیامده است و شیوه تولید نیمه‌فئودالی همچنان به‌عنوان شیوه تولید مسلط در جامعه باقی مانده است؛ در حالی که شیوه تولید سرمایه‌داری هنوز شیوه تولید غیرمسلط را تشکیل می‌دهد. و افغانستان کماکان حالت نیمه فئودالی - مستعمراتی خود را حفظ نموده است.

در ترکیب زمین‌داری و قشربندي اجتماعي دهات تغييرات اساسي صورت نگرفته است و دهقانان هم‌چنان با مشکلات و مسایل ارضي مواجه می‌باشند و تضاد میان کار جمعی و تملک خصوصی تضاد اساسی جامعه ما را تشکیل می‌دهد. که راه حل آن تنها با انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب ارضی و تصاحب زمین توسط خود دهقانان به دست می‌آید.

ما معتقدیم که دهقانان هرگز با گرفتن زمین مخالف نیستند، بلکه همواره خواهان داشتن قطعه‌ای از زمین هستند. با این حال، تحولات اجتماعی و تغییرات شیوه‌های مالکیت با فرامین و دستورات انجام نمی‌گیرد؛ بلکه از بطن حرکت جامعه و از تکامل نیروهای مولده نتیجه می‌شود.

انقلابیون در رسانیدن ایده‌های انقلابی به توده‌ها و هم‌وار ساختن راه دشوار انقلاب نقش بسزایی دارند. انقلابیون باید این مطلب را با پشتکار و سخت کوشی به توده‌های زحمت‌کش توضیح دهند که جنگ فعلی در راه رهایی شان نبوده، بلکه جنگ بین دو دولت ارتجاعی است که هیچ ربطی به منافع توده‌ها ندارد. توده‌های زحمت‌کش فقط وقتی به منافع طبقاتی خود دست می‌یابند که تفنگ را بدوش گرفته تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش از طریق جنگ خلق بر دولت ارتجاعی طالبان و حامیان امپریالیست شان غلبه نموده و شکست شان دهند.

وظیفه ما و تمامی نیروهای انقلابی هر دو کشور است که با شناخت از خصلت جنگ فعلی، ماهیت آن را به توده ها افشاء نموده، و تلاش نموده تا جنگ ارتجاعی کنونی را به جنگ داخلی انقلابی تبدیل نماییم و برای هدایت تدارک و رهبری در راه جنگ ملی و آزادیبخش گام برداریم.

در عصر امپریالیسم، تنها پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن می‌توانند تا پایان مصمم و انقلابی باقی بمانند. دهقانان و به‌طور کلی روستاییان به‌تنهایی قادر نیستند در برابر طبقه حاکمه و حامیان امپریالیست آن پایداری کرده و انقلاب را پیش ببرند. پراکندگی سازمانی و اختلافات طبقاتی در میان روستاییان از عوامل مهم شکست آنان بوده است. شکست‌های پی‌درپی نهضت‌های دهقانی نشان می‌دهد که نبود برنامه روشن، وحدت تاکتیکی، اشتراک منافع طبقاتی و روابط سازمانی محکم میان افراد دهات، نقش تعیین‌کننده‌ای در این ناکامی‌ها داشته است.

انقلاب‌های قرن نوزدهم و بیستم نشان داده‌اند که دهقانان تنها زمانی می‌توانند در جنگ‌های داخلی به پیروزی دست یابند که به‌عنوان متحد و نیروی کمکی طبقه مترقی، یعنی کارگران، وارد مبارزه شوند و تحت رهبری این طبقه قرار گیرند. همچنین جنگ‌های انقلابی این قرن که به پیروزی انجامید، بار دیگر درستی آموزه‌های مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را تأیید کرد؛ اینکه دهقانان تنها تحت رهبری پرولتاریای انقلابی قادرند منافع طبقاتی خود را تأمین کنند. اتحاد این دو طبقه یکی از شرایط اساسی پیروزی نهایی کارگران و دهقانان است و تحکیم آن نقشی تعیین‌کننده در رهایی نهایی توده‌های زحمتکش از چنگال طبقات استثمارگر دارد.

وظیفه انقلابیون و مائوئیست‌ها آن است که با درک واقعیت جنگ، ماهیت طبقاتی آن و دسیسه‌ها و جنایات هر دو دولت ارتجاعی، یعنی دولت‌های افغانستان و پاکستان، را که علیه خلق‌های این دو کشور به راه انداخته‌اند افشا کنند. آنان باید راه انقلابی و رهایی‌بخش را در میان توده‌ها تبلیغ و ترویج نمایند. هدف از این مبارزه آن است که جنگ ارتجاعی موجود به جنگ ملی و انقلابی خلق‌ها علیه امپریالیسم و طبقات حاکم ارتجاعی تبدیل گردد و در خدمت رهایی توده‌ها قرار گیرد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

www.cmpa.io || sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com

- منبع و مأخذ
- 1. لنین - برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی . مجموع آثار منتخب - صفحه (242)
- 2. لنین - جنگ و انقلاب کلیات آثار جلد (24)
- 3. لنین - وظایف پرولتاریا در انقلاب مجموعه آثار منتخب صفحه (261)